

نوشتر زار، **متن ویراسته سخنرانی د کتر محسن رنانی عضو هیأت علمی دانشگاه اصفهان است که با عنوان «اقتصاد نفوذ‌های ناهمگن، در همایش «تأملی نوبل اصول اقتصادی قانون اساسی، مدتی قبل در دانشگاه اقتصاد دانشگاه تهران، ایراد شده است. از مؤسسه مطالعات دین و اقتصاد که متن این سخنرانی را در اختیار روزنامه ایران نهاد، سپاسگزاریم.**

به نام خداوند عقل و به نام خداوندعشق. از او می‌خواهم که ما ر یاری کند تا بر خویشتن خویش عاشقانه حکومت کنیم و بر جامعه خویش عادلانه، خود را با عشق هدایت کنیم و جامعه را با عقل ـ عنوان سخن من تأثیر قانون اساسی بر ساختار اقتصاد سیاسی است. قانون اساسی ما سندی است که با قلم عشق نوشته شد و این بزر گترین اشک آن است. چرا که اگر قرار است ده‌ها و گاه در برخی از کشورها قرن‌ها جامعه را بر مدار یک قانون اساسی اداره کنند، باید، منتهای دقت و حزم و احتیاط و نیز حداکثر عقلانیت در تدوین آن به کار رود. بنابراین نوشتن قانونی با قلم عشق و اجرای آن با راز عقل، مهم‌ترین تناقضی است که یک قانون اساسی می‌تواند داشته باشد. عشق اصولاً زاینده ویژگی‌هایی است که آن ویژگی‌ها خوب است که در سطح خرد و بر رفتار فردی، غلبه داشته باشد.

صفا، گذشت، ایثار، محبت و نظایر اینها ویژگی های رفتاری زاینده عشق است. اما اگر این ویژگی ها در سطح کلان و مدیریت اجتماعی حاکم شود، جامعه در شرایط با ثبات و پویا تداوم زیست نخواهد داد.

اگر به پلیس بگویم گذشت کن، اگر به رئیس دادگاه بگویم ایثار کن و اگر قانون را بر اساس عشق و ایثار و گذشت بنویسیم جامعه دوام نخواهدآورد. در قانون و هنگام قانون گذاری نمی توان توصیه اخلاقی کرد. در آن جا باید تمام ظرفیت عقلانی خود را به کار گیریم تا راههای فساد در نظام سیاسی و اجتماعی و راههای سوء استفاده از قدرت و ثروت عمومی را ببندیم و این شر لازم یعنی حکومت راهبار کنیم. نوشتن قانون اساسی با قلم عشق و عاطفه در دورانی که همه رفتارها عاشقانه است و رفتارهای اخلاقی ستوده بر افراد حاکم است، منجر به عدم دقت در کاربرد واژگان و مفاهیم می شود. چرا که اخلاق و افراد آن دوره معیار قرار می گیرند و قانون برمدار آن رفتارها و آن افراد نوشته می شود. بنابراین حوزه حاکمیت عشق و عاطفه مناسبت و رفتارهای فردی است اما جامعه را باید باعقل ساماندهی کرد.

اخیراً کتابی را در موردنظام قانون گذاری یکی از کشورهای اروپایی مرور می کردم و نوشته بود که پارلمان آن کشور در سال ۱۹۶۶ تصویب می کند که قانون اساسی لازم است اصلاح شود. مطالع می شروع می شود و سال ۱۹۹۹ یعنی ۳۳ سال بعد از ویرایش نهایی پیش نویس قانون اساسی جدید بررسی و تصویب می شود. ۳۳ سال مطالعه می شود و اصلاحاتی در قانون اساسی انجام گیرد. چرا که قرار است این قانون قرن‌ها مبنای عمل اجتماعی منغ نهای زیادی قرار گیرد. همانگونه که جراحی مغز بسیار حساس و دقیق است و هر گونه خطایی در آن می تواند کل عملکرد سیستم بدن موجود زنده را ناهماهنگ و ناسازگار کند. به همین ترتیب چه تدوین و چه اصلاح قانون اساسی، نیازمند جدا کتر حدت عقلانیت و به ویژه محیط و شرایط ثبات است. از همین مثال استفاده کنم و بگویم که نقش قانون اساسی در جامعه نظیر نقش مغز در انسان است. هر گونه عملکرد سازگار و رفتار هدفمند و پویای افراد مستلزم این است که یک ساختار و بافت مغزی درست و سالمی داشته باشند. پس از آن که بافت و ساختار مغزی صحیح و سالم بود، در این بافت، ساز و کاری به جریان می افتد که همان خرد و منطق عقلی است. سپس این ساز و کار اندیشه، با آموزش و تجربه، تکامل و پویایی می یابد و موجب می شود نه تنها از افراد رفتارهای سازگار و هماهنگ سر زند بلکه آنهاهداست به خلاقیت نیز برزند.

به همین ترتیب اگر قرار است بازینهایی اجتماعی، بازینهای سازگار، هدفمند، معقول وپیش بینی پذیر باشند باید قبل از هر چیز یک قانون اساسی کامل، منطقی، سازگار و دارای ساختار سیستمی در جامعه مستقر باشد.

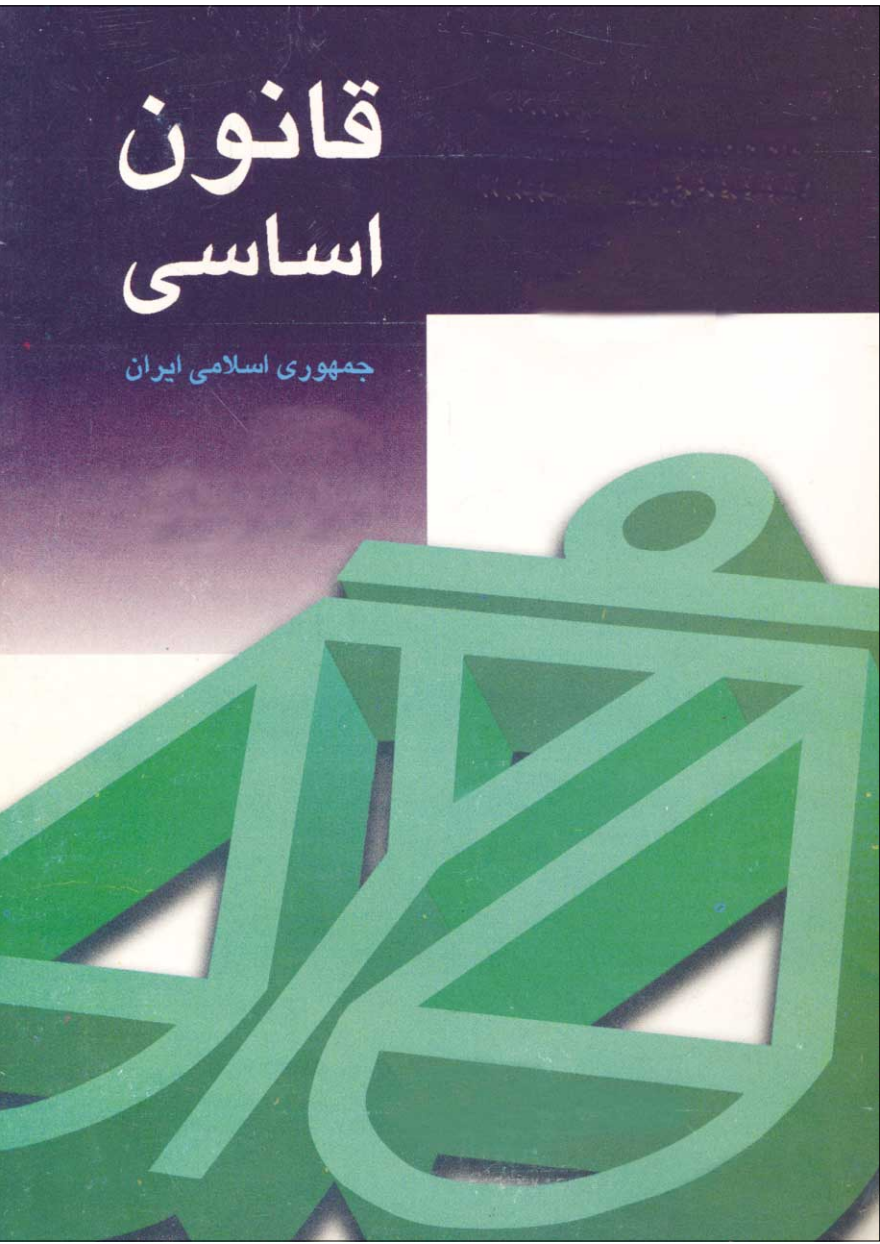
باز در مورد یک شخص می توان گفت پس از این که شخصی دارای بافت و ساختار مغزی سالم بود، منطققاً شرایط لازم برای این که از او رفتارهای عقلایی و سازگار و قابل پیش بینی سر برزند، آماده است. اما این که این گونه رفتارها در عمل سربرزند یا نه، بستگی دارد به محیط زیستی فرد، آموزش های او، عادات او و منطق عقلی که در مغز او به جای افتاده است. به همین ترتیب، عملکرد جامعه نیز مستلزم وجود دو دسته شرایط مساعد است. نخست وجود یک قانون اساسی ساختارمند و سازگار و سپس وجود مجموعه ای از نهادها، فرآیندها و سازو کارهای کارآمد. در چنین وضعیتی است که مجموعه عملکرد اجتماعی و اقتصادی با نظام سیاسی، عقلایی، قابل پیش بینی و کارآمد خواهد بود.

همه ما می دانیم که پیش شرط هر گونه رشد اقتصادی و اجتماعی ـ خواهر برنامه ریزی شده، خواه خود انگیخته ـ در جامعه این است که بازیگران جامعه اعم از دولت، بنگاهها و افراد، و در صورتی که هم پیش بینی پذیر داشته باشند. شرایط قانون مند و پویا باشند، به گونه ای سامانند با آن برخورد شود. چرا که هر گونه سرمایه گذاری (اقتصادی و انسانی) از سوی هر یک از بازیگران جامعه (افراد، بنگاه ها و دولت) نیازمند برنامه ریزی است و برنامه ریزی نیز نیازمندی امکان پذیر است (خواه دولتی، خواه خصوصی و انفرادی) و برنامه ریزی نیز مستلزم پیش بینی پذیری

انقلاب، نفت و اقتصاد نفوذ‌های ناهمگن

تأثیر قانون اساسی بر ساختار اقتصاد سیاسی ایران

د کتر محسن رنانی (عضو هیأت علمی دانشگاه اصفهان)



جامعه در جهت کسب اقتدار و نابود کردن اقتدار بیش از اندازه بخشهای سنتی حکومت به پا خاستند و تمام اشکال نیز از آنجا برخاست که حکومت ایران در دوره گذر، هدفش طبیعی و تدریجی اقتدار خود در همه بخشها و رشد موزون جامعه مدنی و بنا بر این افزایش تدریجی و موزون اقتدار جامعه مدنی در همه بخشها را نپذیرفت و از جایی به بعد در برابر رشد اقتدار جامعه مدنی مقاومت کرد.

در هر صورت حاصل این برخورد اقتدارها از دو طرف، انقلاب بود که در پایان آن، جامعه در حال گذر بر دولت در حال گذر غلبه کرد. رهبری انقلاب نیز به دست دوگروه بود که نماینده دوساختار متفاوت از جامعه در حال گذر بودند. روحانیون و بازیاران به عنوان نمایندگان ساختار سنتی اجتماعی و روشنفکران و دانشگاهیان به عنوان نمایندگان ساختار مدرن جامعه.

اما در انقلاب چه رخ می دهد؟ چندویژگی



وجود دارد که در دوران وقوع هر انقلابی بر فضای فکری و بر تصمیم گیریها و اقدامات جامعه حاکم می شود.

ویژگی نخست، سرعت در تصمیم و اقدام است. یعنی در دوران انقلابها، تصمیم‌ها خیلی سریع اتخاذ می شود و خیلی سریع نیز اجرا می شود. یعنی فرود کافي و انرژی کافي برای اتخاذ تصمیمات درست و انجام اقدامات درست گذاشته نمی شود. پس ممکن است تصمیمات و اقدامات برهزینه‌وي بازگشتی که اگر اشتباه باشد قابل جبران نباشد، اتخاذ و انجام شود. ویژگی دوم که در واقع مکمل ویژگی اول است، غلبه احساس بر عقل است. یعنی فضای

این هر دو دسته که در انقلاب رهبری فکری و گاه عملی بخشهای سنتی و مدرن را بر عهده داشتند، پس از انقلاب مشترکاً مدیریت جامعه انقلابی را بر عهده گرفتند. گرچه آیدولوژیهای سیاسی آنها که تاکنون با مسامحه از آنها به عنوان تئوری یاد کردیم از نظر خاستگاه متفاوت بود اما این تفاوتها در فضای عاطفی و شور انقلابی پس از انقلاب که گذشت و ایثار و بر محاسبه و سودگرایی غلبه داشت، به چشم نمی آمد.

بنابراین در سالهای پس از انقلاب نوعی مدیریت فیلسوف شاهی البته با ساختار دوگانه بر کشور حاکم شد. یعنی روحانیون و روشنفکران به عنوان رهبران سیاسی و اجتماعی زمان انقلاب، اکنون به حاکمان و سیاستگذاران تبدیل شده بودند.

به دیگر سخن در مراجع مختلف تصمیم گیری کشور، در دولت، در دستگاه قضایی، در مجلس و در سایر مسؤولیتها، مدیرانی گمارده شدند که خود صاحب آیدئولوژی نیز بودند. طبیعی است اینگونه مدیران خواهند کوشید جامعه را در محیطی که به آن مدیریت می کنند را به روشی که آیدئولوژی آنها القا می کند اداره کنند.

از این گذشته چنین مدیرانی در فضایی مدیریتی می کردند که عاطفه و احساس بر خرد و منطق غلبه داشت و روند امور نیز مستلزم تصمیم گیریها و اقدامات سریع بود.

در چنین شرایطی بود که مجلس خبرگان قانون اساسی نیز تشکیل شد و آن دو دسته رهبران سابق یعنی روحانیون و روشنفکران که مدیران جدید جامعه نیز شده بودند و دارای منشی افلاطونی و رفتاری فیلسوف شاهانه بودند گرد هم آمدند تا قانون اساسی را تدوین کنند. از این گذشته شرایط نیز انقلابی بود و بنابراین تدوین قانون اساسی باید سریع انجام می شد. همچنین فضا عاطفی و عاشقانه بود و بنابراین روابط صمیمانه و اعتماد متقابل بر

رفتارها حاکم بود. پس افرادی که ایده های مختلف و کلی و ظاهراً خوبی داشتند و نسبت به اهداف و انگیزه های یکدیگر نیز اعتماد نسبی داشتند دور هم جمع شدند تا مجموعه ای از قوانین کلی و بنیادی را خیلی سریع و انقلابی تدوین کنند.

روشن است که در این وضعیت مفاهیم و ارزشهای کلی زیادی به طور ناهماهنگ و ناهمساز در کنار هم چیده می شود، بدون آنکه در مورد مفهوم عمیق و عملی آنها فکر و بحث کافي انجام شده باشد. از یک سو روحانیون به عنوان نمایندگان بخش سنتی جامعه حامل و حامی افکار، ارزشها و ایده های کلی نظیر عدالت اجتماعی، قسط، امت واحده، حکومت عادلانه دینی، ولایت، خلیفه الله، تکلیف، ایمان، عمل صالح و نظایر اینها بودند و اکنون اینها نیز سیاسی نیز در اختیار آنان بود می خواستند این مجموعه ایده ها در قانون اساسی کشور تبلور یابد. از سوی دیگر روشنفکران به عنوان نمایندگان بخش مدرن جامعه حامل و حامی ارزشها و ایده های کلی نظیر قانون، دموکراسی، تفکیک قوا، آزادی، حقوق شهروندی، برابری و نظایر اینها بودند و می کوشیدند این ارزشها را در قانون اساسی منجلی کنند.

افلاطون توصیه می کرد که حکومت باید دست فیلسوفان باشد که البته این تئوری افلاطون مورد نقد جدی فیلسوفان معاصر قرار گرفته و تجربه تاریخی بشر نیز نجات دهنده که مدیریت های فیلسوف شاهی، مدیریت های بسیار برهزینه و گاهی ویرانگر برای جوامع بوده است. علت آن نیز این است که تئوری پردازان به سختی می توانند پذیرند که نظریه آنها در برابر شواهد تجربی شکست خورده است و تئوری آنها ایصال شده است. در چنین مواردی آنها می کوشند نظریه خود را به طور مهربان اصلاح کنند و آن را از ایصال نجات دهند. به همین خاطر نظریه پردازان از خودش نباید نظریه خود را آزمون کنند بلکه افراد دیگری باید آن را آزمون کنند. بنابراین فیلسوف شاهان نیز که هم نظریه و تئوری دارند هم آن را با قدرت سیاسی است صورت دهند. در چنین شرایطی طبیعی است که تصدیقات سریع، قاطع، بدون انعطاف، بدون تحلیل عمیق و با سطح عقلانیت نسبتاً پایین و بنابراین با سازگاری اندکی اتخاذ شود. یعنی آرمانهایی کلی بدون یک منطق سیستمی کنار هم چیده می شوند. البته این نتیجه به نظر طبیعی پیش می آید، نه اینکه آنان عادلانه بخواهند اینگونه تصمیم گیری کنند.

بنابراین قانون اساسی، ترکیبی است از تمایلات مدرن و تمایلات سنتی جامعه پس از انقلاب، چرا که این قانون حاصل تلاش سریع و همکاری صمیمانه دو دسته رهبران قدرتمند فکری و سیاسی جامعه پس از انقلاب است. نتیجه عملی آن نیز این بود که در بسیاری از زمینه ها ترکیبی از ارزشها و آرمانهای سنتی و مدرن به طور ناسازگار در کنار هم چیده شدند. مثالهای زیادی در این زمینه می شود آورد. یکی از مهمترین آنها، مفهوم دولت است، دولت، یعنی عام آن یعنی همان حکومت یا State. این مفهوم در قانون اساسی هیچگونه تعریف کاربردی ندارد و به مهم ترین وجه ممکن حتی با واژگان متعدد و متفاوتی جلوه گر شده است. بامروری بر قانون اساسی در می یابیم که واژگانی همچون ملت، دولت، حکومت اسلامی، جمهوری اسلامی، امت اسلامی، ولایت امر و نظایر اینها بدون تعریف روشنی در اصول مختلف آمده اند و ظاهراً منظور از همه آنها نیز حکومت به معنی state بوده است. ابهام‌هایی نظیر این در سایر زمینه‌ها نیز وجود دارد، این یکی از زیربنایی ترین ابهامات قانون اساسی است. در آغاز سخن گفتیم که قانون اساسی در جامعه به منزله مغز در بدن انسان است و نهادها و سازوکارهایی که در جامعه کار می کند به منزله

منطق عقلی در مغز انسان است. حکومت مهمترین و اصلی ترین نهاد اجتماعی است که کلیه مناسبات و نهادهای دیگر اجتماعی را متأثر می سازد. بدون حکومت، اصولاً جامعه به مفهوم جدید آن وجود نخواهد داشت و کلیه روابط اجتماعی فروخواهد ریخت. در علم اقتصاد نیز شاید تنها دوامل زیربنایی بتوان بافت که اگر هر یک از آنها را حذف کنیم نه اقتصاد باقی می ماند و نه علم اقتصاد. آن اصول یکی وجود و استقرار حکومت با تعریفی مشخص در جامعه است و دیگری عقلایی بودن رفتار انسانها.

از این گذشته، آن دولتی که علم اقتصاد معرفی کند و آن را برای عملکرد درست اقتصاد ضروری می داند نه تنها معنی اش روشن و دقیق است بلکه ویژگی ها و وظایف مشخص و تعریف شده‌ای دارد که اگر در انجام هر یک از آن وظایف ناتوان باشد، دیگر انتظار نداریم که نظریه‌ها و سیاست‌های اقتصادی که علم اقتصاد ارائه می کند، در جامعه قابل اجرا باشد. خوب، یک چنین مفهوم فربه و بنیادین که بقیه سازو کارها و نهادهای اجتماعی پیرامون و براساس آن شکل می گیرند، در قانون اساسی ما به گونه‌ای بسیار کلی و مبهم به کار رفته است.

ابهام در مفهوم قانون، موجب ابهام و تشتت در کاربردهای عملی قانون خواهد شد. در عمل نیز این ابهام و تشتت رخ داد، یعنی ـ قانون گذاری های بعدی و در تقاسیر بعدی، هر بخش از جامعه و هر یک از قوا، یک مفهوم خاصی از حکومت را برای خود انتخاب کرد و براساس آن ساختار قدرت خود و عملکرد خود را شکل داد. مثلاً بخشهایی از جامعه و حکومت براساس و حول مفهوم دولت جمهوری سامان یافتند، بخشهایی دیگر نیز حول مفهوم حکومت ولایی ساماندهی شدند. به گمان من چنین مفهوم از دولت می توان در ساختار فعلی حکومت ما شناسایی کرد. این ساختارهای متفاوت در عمل نیز تظاهرات رفتاری متفاوتی بروز می دهند تا جایی که گاه به تداخل و تضاد کار کرده می انجامد.

این ابهام در قانون گذاری موجب ابهام در رفتارها می شود و ابهام در رفتارها پیش بینی پذیر بودن عملکرد بخشهای مختلف نظام را کاهش می دهد و این به معنی افزایش هزینه‌های مبادله یعنی هزینه‌های ناشی از عدم شفافیت‌هاست. به عبارت دیگر قابلیت برنامه‌پذیری سیستم کاهش می‌یابد.

به عنوان مثال دیگر از ناسازگاریهای قانون اساسی می‌توان به درهم آمیزی وظایف و کارکردهای حاکمیتی و تصدی گری حکومت اشاره کرد. اصولاً فعالیت تصدی گرانه و تولید کالاها و خدمات زمانی باید توسط دولت انجام شود که سازو کار بازار و بخش خصوصی قادر به انجام آن فعالیت یا تولید آن کالا نباشد و یا این که در صورت انجام توسط بخش خصوصی، انحصار یا پیامدهای منفی دیگری به وجود آید. در صورت تصدی و تولید در عرصه‌هایی که بخش خصوصی قادر به حضور است. موجب فساد و ناکارایی در مدیریت دولتی می شود. چرا که تعریف حقوق مالکیت، سیاست گذاری و نظارت، وظیفه اصلی دستگاههای دولتی است، یعنی همان وظایف حاکمیتی. حالا وقتی سیاست گذار و ناظر خودش هم مثل یکی از واحدهای تولیدی وارد تولید و رقابت با بخش خصوصی می شود، سیاست‌ها را از گونه‌ای اجرا می کند که به سود خودش باشد و این آغاز فساد و ناکارایی است.

در قانون اساسی بدون توجه به این مهم، بسیاری از وظایف حاکمیتی و تصدی گرانه را همزمان به حکومت سپرده‌ایم. از این مهمی است که دولت چه زمینه‌هایی را خودش را سلباً تصدی و بشیرتف و تغییر است. پس ممکن است با تکنولوژی رسانه‌ای امروز شخص دهم که رادیو و تلویزیون و رایبند دولت دارند اما با تغییر تکنولوژی، وینها و ابزارهای جدید و مؤثر تر رسانه‌ای پدیدار می شود و اصولاً ووری می‌رسد که دید و تلویزیون یا کاربرد فعلی خود را از دست می دهد یا کنترل دولتی آن نامکن می شود. بنابراین اصولاً نباید در قانون اساسی وظایف تصدی گرانه به صورت موردی ذکر شود و اصولاً ذکر مصداق‌ها در قانون اساسی اشتباه است. در قانون اساسی باید قواعد، اصول و روشهای کلی بیان شوند و تعیین مصداق‌ها برعهده قانونگذار یا مجریان نهاده شود.

از این نکته موارد که انعکاس دهنده نوعی ابهام، ناسازگاری و نگرش غیرعکس در قانون اساسی است، بسیاری می‌تواند شواهد آورد، که به عنوان آخرین مورد به تقسیم اقتصاد به سه بخش دولتی، خصوصی و تعاونی اشاره می‌کنم. اصولاً بخش تعاونی، از نظر کارکرد اقتصادی، تفاوت ماهوی با بخش خصوصی ندارد و همان گونه که فعالیت شرک تنها و مؤسسات سهامی جزو بخش خصوصی است. تعاونی‌ها هم نوعی شرکت سهامی می‌باشناسم‌های خاص هستند. از این گذشته بین این بخش خصوصی و عمومی نیز مسأله‌ای است که در طول زمان تغییر می‌کند و تابع تکنولوژی است. اینها نمونه‌هایی است که انعکاس دهنده سرعت و عدم دقت منطقی و علمی در تصویب قوانین اساسی است

بنابراین قانون اساسی ما ترکیب ناهمگونی است از تمایلات فکری و ارزشی دو دسته رهبران سنتی و مدرن انقلاب (روحانیان و روشنفکران) یعنی ابهامات بدون تعریف روشنی در عالم واقع و در هنگام اجرا منجر به این می‌شود که بخشهای مختلف و متعددی در حکومت به وجود آید که نمی‌توانند یکدیگر تعامل مؤثر و سامانمند داشته باشند. در عمل نیز چنین رخ داد. یعنی به تدریج دوساختار متمایز قدرت در نظام سیاسی ایران شکل گرفت.

ادامه در صفحه ۱۷

انقلاب، نفت

و اقتصاد نفوذهای ناهمگن

بقیه از صفحه ۱۶

با گذر از دوران اولیه انقلاب و به ویژه گذر از دوران پرتلهتاپ جنگ، دوران استقرار و نهادسازی و نظام سازی آغاز شد. معمولاً در دوران نهادسازی و نظام سازی است که خط کشی ها و تعیین حدود آغاز می شود و لازمه نظام سازی نیز همین است. هر سیستم یا نظام، مجموعه ای از اجزا است که حول یک هدف اصلی عمل می کنند و دارای روابط تعریف شده و قاعده مندی هستند. اگر چنین نباشد نظامی ساخته و مستقر نمی شود و بنابراین به اهداف مورد نظر نمی توان رسید. همین که قرار شد اجزا تعریف شوند و روابط آنها قاعده مند شوند، تعیین حدود آغاز می شود. هر جزو باید حد خود را مشخص کند و از آن تعطلی نکند. تعیین حدود و ویژگی ها در نظام سیاسی یعنی اختیارات، مسؤولیت ها و محدودیت ها. از این نقطه به بعد است که تعارض ها پدیدار می شود. هر جزو از سیستم می کوشد تعریف خود را تا حد اکثر ممکن سهد و حد و جای بیشتری اشغال کند. اگر قانون اساسی که مبنای این تعریف شده است، نامازگار باشد، تعارض های آسانی می شود. در این صورت اختیارات و وظایف همپوشانی پیدا می کند، عملکردهای موازی پدیدار می شود و نهایتاً تداخل ها و تعارض ها به بر خورد می انجامد.

این گونه بود که در سالهای پس از جنگ، هر یک از نهادهای برآمده از قانون اساسی کوشیدند تا تفسیر منحصر به فردی از قانون اساسی ارائه دهند به گونه ای که با آن تفسیر بتوانند فرآیندترین حد ممکن از اختیارات را برای خود تعریف کنند. اما این ارائه تفسیرهای منحصر به فرد از قانون اساسی نیازمند مرجع تأیید کننده یا مبنای مشروعیت است و این مرجع یا مبنایز باید از دل قانون اساسی اخذ شود. چنین بود که دو گروه از نهادها و سازوکارها از یکدیگر متمایز و آشکار شدند. گروه اول، مرجع نهایی یا مبنای مشروعیت را در رأی مردم جست وجو کرد و گروه دوم آن را در اتصال به سلسله ولایت تعریف کرد و البته هر دوی این مبانی نیز در قانون اساسی وجود داشت.

بدین ترتیب قدرت سیاسی در جامعه ما به دو بخش کاملاً متمایز تقسیم شد. یک بخش مشروعیت خود را از پایین و مردم اخذ کرد و بخش دیگر مشروعیت خود را به بالا و به سلسله ولایت اسناد داد. از این مرحله به بعد دیگر قدرتهای سیاسی در جامعه ما در راستای هم و در تداوم هم نبودند و تعامل آنها به تحکیم و ارتقا عملکرد کاری نظام نمی انجامید بلکه زاینده هزینه بود. یعنی قدرت از یک سرچشمه آغاز نمی شد تا به سر اسر جامعه منتشر شود بلکه قدرت از دو نقطه متمایز سرچشمه می گرفت و در نقطه ای با هم تلاقی و برخورد می کرد. در سالهای اخیر این نقاط تلاقی و هزینه های آنها بسیار شفاف و آشکار شده است. تلاقی مجلس یا شورای نگهبان، تلاقی مطبوعات یا وزارت ارشاد با قوه قضاییه، تلاقی استاندار و شورای شهر با امام جمعه، تلاقی رئیس دانشگاه با نماینده رهبری، تلاقی وزارتخانه ها با بنیادهای عمومی غیر دولتی، تلاقی شورای عالی انقلاب فرهنگی با مجلس، تلاقی نیروهای انتظامی با نیروهای لباس شخصی، از جمله انبوهی از تلاقی هایی است که در ساختار فعلی قدرت در ایران وجود دارد. این تلاقی ها برای نظام سیاسی چنین ساختار سیاسی مستهلک کننده است. در علوم سیاسی بسیار پرهزینه و را «دولت نفوذهای ناهمگن» می نامند. همه دولتها، مانند دولت تعلق عام یا جمهوری، دولت طبقاتی، دولت اقتدارگرا و نظایر آنها، معمولاً یک مجموعه اهداف اجتماعی و اقتصادی مشخص و همگون را دنبال می کنند و هر یک با هزینه متفاوتی به آن هدف دست می یابند. اما ویژگی اصلی «دولت نفوذهای ناهمگن» این است که یک مجموعه سازگار از اهداف ندارد و به زبان اقتصادی تابع هدف اجتماعی یگانه، ای ندارد. در این گونه حکومت، قدرت بین گروههای ذیعنف ناهمگون، توزیع شده است و هر بخش از حکومت در پی تحقق یک هدف خاصی است و مجموعه اهداف این گروهها معمولاً سازگار است.

به همین دلیل در نظریه های اقتصاد توسعه، فرض بنیادین این است که حکومتی که بر سر کار است یک حکومت یگانه وسازگار و همگن باشد، خواه دموکرات باشد، خواه اقتدار گرا. آنچه لازم است یکپارچه بودن و نامعارض بودن ساختار قدرت است. به عبارت دیگر، از نظر تئوریهای توسعه، کشوری که در آن «دولت نفوذهای ناهمگن» مستقر است، منطقاً امکان رشد و توسعه پویا و خودانگیخته ندارد. چرا که از یک سو، ناهمگونی اهداف بخشهای مختلف حکومت، موجب تعارض تصمیمات، اختیارات و سیاستها می شود و بنابراین برنامه ریزی را –چه در سطح خرد و برای واحدهای اقتصادی و چه در سطح کلان– ناممکن می سازد. در واقع در حکومت نفوذهای ناهمگن، مسأله «امتناع برنامه» رخ می دهد یعنی چون اطلاعات غیرشفاف، آیند مبهم و پیش بینی ناممکن است، برنامه ریزی امکان پذیری با اجرا ناپذیری می شود.

از سوی دیگر، عملکرد حکومت نفوذهای ناهمگن، بسیار پرهزینه و ناکارآمد و در بلندمدت غیر قابل تداوم است. چرا که بسیاری از سیاستها تکراری، موازی و متداخل و گاه متضاد است و بنابراین منابع و امکانات مادی نظام سیاسی و اجتماعی به صورت غیربهرینه مورد استفاده قرار می گیرد. بنابراین حکومت نفوذهای ناهمگن هم از نظر ناکارایی ساختاری که دارد و هم از نظر عدم امکان برنامه ریزی، در بلندمدت قابل تداوم نیست، مگر آنکه از بیرون از سیستم دائماً منابع مادی رایگان به آن تزریق شود. در واقع حکومت نفوذهای ناهمگن به تدریج یک «اقتصاد نفوذهای ناهمگن» نیز ایجاد می کند. چرا که بخش های ناهمگون حکومت برای تداوم خود نیازمند منابع مالی و اقتصادی هستند. بنابراین آنها به تدریج به سوی انحصار بخشهای مختلف اقتصاد می روند. هر بخش از حکومت در بخشی از اقتصادی نیز تسلط می یابد و آن را در انحصار خویش درمی آورد. اقتصاد نفوذهای ناهمگن، یک اقتصاد کاملاً رانت جوینه است. یعنی بخشهای مختلف حکومت یا گروههای ذیعنف می کوشند رانتهای مختلف اقتصادی را در دست خود سوق دهند. اما اقتصاد نفوذهای ناهمگن نیز در بلندمدت قابل تداوم نخواهد بود. همانگونه که علم اقتصاد به خوبی نشان داده است، رانت جویی برای اقتصاد بسیار پرهزینه است. چرا که منابع اقتصادی فراوانی در رقابت برای به دست آوردن رانتها بیشتر توسط گروهها، هدر می رود و مهمتر اینکه رقابت برای واحدهای اقتصادی را ناممکن می سازد. شرط لازم برای تداوم «اقتصاد نفوذهای ناهمگن» نیز وجودمنابع اقتصادی رایگان است که از بیرون به نظام اختصاص تزریق شود. کمکها و ارتباطات بیرونی یکی از این منابع است. اما در مورد اقتصاد ایران، وجودمنابع رایگان نفتی از عوامل اساسی تداوم «اقتصاد نفوذهای ناهمگن» بوده است. بدون وجود نفت، نه حکومت نه اقتصاد به شکل نفوذهای ناهمگن قابل تداوم نبوده و نخواهد بود.

○ **اتفاقات بسیار زیادی در سطح جهان رخ داده است از جمله کاهش ارزش دلار در برابر ارزهای عمده، افزایش نسبی قیمت نفت که برای اقتصاد ایران هم آثار مثبتی داشت و رخدادهای دیگر. اگر بخواهیم اقتصاد جهان در سالی که گذشت و جایگاه ایران در آن ارزیابی کنیم، شما چه تحلیلی ارائه می دهید؟**

● شما به درستی به دو پدیده اشاره کردید. یکی تغییر نرخ دلار در مقابل ارزهای دیگر به خصوص یورو بود که برای تحلیل آن باید موضوع را دو قسمت کرد. یکی اینکه چه اتفاقی در سال گذشته رخ داده و دیگر اینکه این اتفاق حاصل چه روندی است، آیا در اینجا متوقف می شود یا ادامه پیدا می کند. تغییرات نرخ یورو و دلار نشان می دهد که دو عزم جدی دارد شکل می گیرد. از یک سو ارز در ناحیه اتحادیه اروپا در حال گسترش است و با پیوستن ده کشور دیگر تعداد کشورهای تحت پوشش آن به ۲۵ کشور افزایش می یابد. از سوی دیگر با کسری بودجه عظیمی که آمریکاکیها دارند، صادرات اروپا را شدیداً تحت تأثیر قرار داده اند. باید دید مقابله دو قدرت اقتصادی بزرگ با یکدیگر چه تأثیراتی در کشورهای دیگر می گذارد. در سال ۲۰۰۳ اتفاقی که تأثیر زیادی بر جهان داشت، شیوع «سارس» بود، یک بیماری در گوشه کوچکی از دنیا توانست صنعت جهانگردی را در دنیا متحول کرده و به رکود ببرد و حتی صنعت هوانوردی را دچار مشکل بکند. یا در مقطعی دیدیم مثلاً جنون گاوی در آمریکا صنعت دامپروری را دچار متزلزل کرده و چقدر در اقتصاد یک کشور ضرر زده است، ضمن اینکه قیمت را در سطح جهانی بالا برده است. در بحث جهانی شدن، پدیده ها روی یکدیگر تأثیر می گذارند و هیچ کس از اثرات وضعیتی که به وجود می آید، مصون نیست.

ما در سال ۲۰۰۳ شاهد رشد خوب اقتصادی کشور چین بودیم. شاید این رشد اقتصادی چین و قیمت وضعیت اقتصادی کشورهای جنوب آسیا را در مقابل رکود ناشی از حوادث سپتامبر ۲۰۰۱ در کشورهای «OECD»، کمی بهتر نشان داد. باید دید اینها روی همدیگر چه تأثیری دارند. اگر این دو عامل را خارج کنیم، متأسفانه با پدیده فقر در کشورهای جنوب هم روبرو هستیم به هر حال حدود ۱/۲ میلیارد نفر در جنوب آسیا روزانه کمتر از یک دلار و ۲/۸ میلیارد نفر با کمتر از دودلار دارند زندگی می کنند. در اجلاس دوحه که بحث سازمان جهانی تجارت به یک نوع نقطه نظر و چارچوب مشخصی رسیده و ابعاد توسعه و ظرفیت سازی و کمک های فنی برای کشورهای در حال توسعه و دسترسی به بازار پیگیری می شد. در اجلاس مکزیک اصلاً فضا عوض شد و بین خودشان اختلافی ایجاد و منجر به تشکیل گروه ۲۱ شد. از همه مهمتر بحث عراق بود که در منطقه، نفت و قواعد قدرت تأثیرات متفاوتی گذاشت. ○ **حمله آمریکا به عراق چه تغییری در روند اقتصاد جهانی ایجاد کرد که باعث چرخش در روند جهانی نشده است؟**

● این چرخش هنوز شکل نگرفته است. فکر می کردند این اتفاق می افتد، مثلاً «فوکویاما» می گفت: «پایان تاریخ از نظر لیبرال دموکراسی دارد به وجود می آید».

اگر دقت کنیم می بینیم عملاً بعد از فروپاشی شرق لیبرالیسم نو فکر می کرد یک تکه تاریخ پیش می رود. بحث اروپا الآن دارد یک بحث جدی می شود آن هم در حوزه یکپارچگی که دارد پیگیری می شود در کنار آن بحث های جدی ای در مورد جهانی شدن به وجود آمده، نقش سازمانهای بین المللی در هدایت و هماهنگ کردن سیاستهای کشورها با همدیگر مطرح است. تا قبل از جنگ عراق اینها نقش مؤثری را دنبال می کردند. به هر حال یکسری وظایف را به عهده این سازمانها گذاشته بودند. آمریکا نشان داد که می خواهد اینها را دور بزند می خواهد نقش این سازمانها را در هماهنگی ها دور بزند شما ببینید در زمینه فولاد بدون اینکه بحث WTO را دنبال بکند. دارد تعرفه های یکجانبه می گذارد، در بحث سوسیپدها که در کانکن خودش را نشان داد که آن هماهنگی WTO نقش ندارد. خب اینها نشان داد که آمریکا می خواهد ورای آن توافقی که به وجود آمده که یک نوع هماهنگی ایجاد شود کارهایی را دنبال بکند که معلوم نیست در میان مدت جواب بدهد یعنی این را هم نشان داد برای همین شکل کار دارد متفاوت از آن می شود اگر ما به این تحولات نگاه کنیم می بینیم اصلاً یک نوع اتفاقات دیگری دارد رخ می دهد که این تحولات شاید ناشی و منبعث از آن است. یکی از مفولات جدی ای که به وجود دارد، منطقه بندی است میاحتی نظیر این که تا سال ۲۰۰۵ آن اتحادیه منطقه ای آمریکا شکل بگیرد. اینکه طبق گزارش سازمان جهانی تجارت ۷۶ مورد همکاری منطقه ای شکل گرفته و ۱۰ درصد تجارت در جهان شامل همکاریها منطقه ای است.

یعنی همکاری درون منطقه ای ها دارد به حد زیادی رشد پیدا می کند چون تعرفه هایشان از بین می رود، هزینه های تولیدشان کاهش پیدا می کند. تقسیم کار منطقه ای به وجود می آید و اینها نشان می دهد که یک نوع ادغامی دارد شکل می گیرد.

حالا ادغام در سطح شرکتی در نظر بگیریم و یا در سطح منطقه ای و … همانطور که می دانید طی دو سال اخیر بحثی به اسم «جهان شدن شرکتی»، «داره شرکتی»، راهبرد شرکتی و … مطرح شده است. شاید بهترین کلمه در مفهوم همان جهانی شدن شرکتی است که شرکتها در بزرگ چگونگی مهم عمده تجارت در دنیا را دارند به عهده می گیرند و بعضی از این شرکتها درآمدها، گردش مالی و عملیاتیشان از تولید ناخالص ملی خیلی کشورها بالاتر است. شرکتها اصلاً چند ملیتی هم بودند که حالا دیگر شاید اصلاً چندملیتی معنا ندهد چون اصلاً دیگر اینها به خاطر پراکندگی کاری که هست دارد هویت یک ملت را ندارند برای همین همه خصوصاً قاعده مبدار در امر تجارت زیر سؤال رفته چون نمی شود گفت که کالا محصول چه کشوری است. در یک کشور طراحی می شود، سرمایه گذاری اش مربوط به کشوری دیگر است. در جای دیگر مونتاژ می شود. یک جای دیگر قطعات آن ساخته می شود. در بازار دیگری فروخته می شود، پول اش به حساب دیگری ریخته می شود. به هر حال حتی اگر آن شرکتها چندملیتی را در نظر بگیریم ۲۵ درصد تولید ناخالص دنیا در اختیار این

منطقه

گفت وگو با رئیس کل گمرک درباره منطقه گرایی

نگاهمان به منطقه گرایی باید تغییر کند

در سال گذشته میلادی، جهان شاهد تحولات گوناگونی در بخش های سیاسی و اقتصادی کشور بود. ورشکستگی شرکتهای بزرگ اقتصادی در امریکایاروپا، حمله آمریکا به عراق، کاهش ارزش دلار در برابر یورو، افزایش بی سابقه کسری تراز بازرگانی آمریکا و … از عمده ترین این تحولات بود. مسعود کرباسیان رئیس کل گمرک ایران است، اما علاوه بر این پست مترجم و نویسنده ای است که در زمینه جهانی شدن و تحولات اقتصاد جهانی کار و مطالعه زیادی کرده است.

جایگاه خودش را هم ترمیم بکند و هم پیدا بکند خصوصاً با امضای الحاقیه، عملکرد ایران در جریان جنگ عراق و در جریان جنگ افغانستان و …

شما می بینید در کشور سرمایه گذاری هایی در حوزه نفت و گاز بطور جدی دارد دنبال می شود همین که ما نتوانستیم قدرت ارز را راهبری کنیم یعنی یک ثبات را به حوزه ارز بر گردانیم و اینکه یک لنگری به اسم صندوق ذخیره ارزی ایجاد شد و …

به عبارتی جایگاه ایران ترمیم شد اما اینکه ما چه روندی را باید طی بکنیم بحث دیگری است. در این مورد بحث مهمی وجود دارد و آن، منطقه گرایی است خب بالاخره سهم عمده ای در دنیا دارد. شاید «اگو» نتوانست آن سهم مناسب را دنبال بکند ولی کلاً سهم بزرگی در دست منطقه گرایی است و ما هم باید آن را بطور جدی دنبال کنیم. بحث جایگزین کردن منابع درآمدی به غیر از نفت که بتواند برپایه تولیدشکل بگیرد یک حرف جدی است .

● **شما بحث مهمی را در ارتباط با اقتصاد ایران مطرح کردید، منطقه گرایی، آیا ما اصلاً سیاست منطقه گرایی را در پیش گرفته ایم؟ چون به کشورهای اطراف خودمان که دقت می کنیم می بینیم آنها منطقه گرایی را پیگیری می کنند که در روند اقتصاد جهانی تأثیر گذار است مثل اجلاس شورای همکاری خلیج فارس، یا کشورهای دیگر که در شمال ایران قرار دارند، کشورهای مشترک المنافع، همین طور کشورهای شرقی، هندوچین و …**
سه. آن و … ایران در این میان عضو اگواست که آن هم تاکنون تأثیر گذار نبوده است.

● **من این را قبول دارم . یعنی باید نگاه به منطقه گرایی متفاوت شود.**

○ **یعنی ما تا حالا بی اعتنا بوده ایم؟**

● **تخیر، در کل دنیا یک مقدار نقش ها دارد متفاوت می شود. ما فکر می کنیم حتماً همجواری جغرافیایی و همسایگی منطقه گرایی اشکل می دهد در صورتی که فقط این نیست . عضویت در اوپک، همسایگی در حوزه جغرافیایی ندارد . یعنی لزوماً همسایه بودن مزیت ایجاد نمی کند. خیلی چیزهای**



شرکتهای چندملیتی است. در سال ۲۰۰۰ در ۶۰ هزار شرکت چندملیتی با ۸۲۰ هزار شرکت وابسته فروش و خدمات ۵/۶٪ تریلیون دلار بوده که سهم کمی نیست یعنی ما در کنار منطقه گرایی یک جهانی شدن شرکتی را هم دنبال می کنیم اتفاق دیگری که رخ داده افزایش حجم تجارت است. اصلاً حجم تجارت در سطح دنیا رشد فزاینده ای پیدا کرده شما می بینید این رشد فزاینده است و توسعه تجارت یعنی تجارت دارد بیش از همه چیز خودش را نشان می دهد که این رشد مستمر و توسعه تجارت بین الملل یک مقداری اش ناشی از فن آوری و تکنولوژی است که در تحولات جامعه انفورماتیک و کامپیوتری استفاده فزاینده از تکنولوژی برای نوین اطلاع رسانی رخ داده است. به گونه ای که تجارت دیگر تابع زمان نیست همان چیزی که به «فردگی ویژه خودشان شدند.

بود. ● **به ضرر اروپا بود برای همین است که دیدیم در مقطعی بانک مرکزی اروپا می خواست در این بحث وارد شود. از طرفی یکسری کشورهای خارج از حوزه یورو ماندند و آنها می توانند عملاً سنگ محک موفقیت یورو باشند درحالی که آنها هم دچار مشکلات اقتصادی ویژه خودشان شدند.**

همانطور که می دانید سرمایه گذاری خارجی در دنیا خیلی فزاینده شده و کشورها نیاز به سرمایه گذاری دارند لذا قاعده جلب سرمایه به دنبال می شود که در آن رقابت در جلب سرمایه به بحران سیاستهای مالی جنوب شرقی آسیا هیچ زمان با یک نقشه دلال بورس شکل نگرفت ممکن است در مرحله آخر حضور آن دلال بورس خوب اثر را به بار شیشه زده باشد ولی قبلاً اتفاقات دیگری افتاده بود. لذا پیش بینی آینده هم تابع خیلی از مسائل است و مقررات در دنیا و تعدیل سیاستها خیلی زیادتر است. سال ۲۰۰۲٪۹۵ مجموعه سرمایه گذاری خارجی را تشکیل می دهد که ۵۹٪ از کل سرمایه گذاری ای خارجی مربوط به اروپا و آمریکا و ژاپن است. تفکری که چندین سال قبل بود مربوط به دیوارهای دیوارهای تعرفه ای، دیوارهای حمایتی و دیوارهای دیگر کلا نفوذش برداشته شده است. در کنار این بحث دیگری هم هست که بر جهانی شدن هم تأثیر می گذارد و در نهایت به خصوصی سازی و کاهش سهم دولتها در اقتصاد برمی گردد.

○ **آقای د کتر یکی از مهمترین پدیده ای که در سال گذشته رخ داد، کاهش ارزش دلار در برابر یورو بود فکر می کنید این روند در سال جاری هم ادامه پیدا بکند؟**

● **به هر حال به نظر می رسد که اروپا دارد خودش را جمع وجور می کند چون ناگزیر است.**

○ **کاهش ارزش دلار در برابر یورو هم یکه، ولی، چون کاهش ارزش دلار در برابر یورو هم**

چهارشنبه ۱۶ اردیبهشت ماه ۱۳۸۳- ۱۵ ربیع الاول ۱۴۲۵- ۵ مه ۲۰۰۴- صفحه ۱۷

اسلامی هم هست. البته بعضی از اینها بیشتر ایدئولوژیک شده بعضی ها سیاسی شده و…

○ **بله بعضی ها اقتصادی- سیاسی شده.**

● **بله، اقتصادی- سیاسی چون برخی مثل کشورهای در حال توسعه اصلاً نمی توانند اینها را تفکیک بکنند. به هر ترتیب پیشهاد من این است که اصلی ترین کار می تواند عضویت در سازمان جهانی تجارت باشد.**

○ **یعنی به نظر شما ایران قبل از اینکه به یک حوزه منطقه ای فکر بکند، باید برای عضویت در سازمان جهانی تجارت تلاش کند؟**

● **بله چون دسترسی سریعتری داریم.**

○ **ایران که در خواست داده، اما یکسری معضلات سیاسی وجود دارد.**

● **شما فکر می کنید در حوزه منطقه ای هم همین مسأله پیش نخواهد آمد؟**

○ **خب یعنی ما باید ابتدا نگرشهای سیاسی مان را تغییر بدیم؟**

● **نه نمی گویم نگرش های سیاسی مان را تغییر بدیم. ما نباید عوض بکنیم چون رفتار خردمندانه ای را دنبال کردیم. بعضی ها دارند نابخردانه با این برخورد می کنند اصلاً دلیلی ندارد که یک سازمان اقتصادی ای که به وجود آمده ، را برخی وسیله دست سیاسی شان قرار بدهند. سازمان، سازمان اقتصادی است.**

○ **اما خب به هر حال اقتصاد هم که نمی تواند از سیاست جدا باشد؟**

● **پدیده ها از همدیگر جدا نیستند ولی آیا واقعاً چیزی که آنها ادعا می کنند همان است یا نه؟ بحثی که وجود دارد این است که آنها سازمانی را درست کردند که این سازمان صرف اقتصادی باشد ولی دارند رفتارهای سیاسی را پشت آن دنبال می کنند. اینکه بهره های دیگری در کنارش ببرند، بحث دیگری است. برای همین است که می گویم در منطقه گرایی هم ممکن است همین اتفاق بیفتد. به صرف اینکه این اتفاق می افتد، ما نباید منتظر شویم. البته مشخص شده که همه کشورهای دنیا منفعل نیستند یعنی وقتی که ۲۱ کشور در سازمان جهانی تجارت در کانکان مکزیک تصمیم می گیرند نسبت به بحث سوسیپدها بر خورد می کنند این چیز کمی نیست این را باید در نظر بگیریم که ۱۵ کشور گروه حرف بوندند که در ارتباط با محصولات کشاورزی کربن داشته باشند کشورهای قدرتمندی هم در آن وجود دارند. ضمن اینکه پروسه کار هم طول می کشد. مگر برای چین طول نکشد؟ ما باید بتوانیم قاعده بازی را اداره کنیم.**

○ **اما چین توانست در همان زمانی که بحث عضویت اش در WTO مطرح می شد، پیشرو باشد و به اقتصاد جهانی به گونه ای پیوند بزند و باز دیگر فعالی در اقتصاد جهانی نشود؟ به نظر می آید که ما باید به نوعی رفتارهای اقتصادی وسیاسی مان را تغییر بدیم برای اینکه بتوانیم در اقتصاد جهانی ایفای نقش کنیم؟**

● **همین را می خواهم بگویم آیا فکر می کنید این را اصلاح نکردیم؟ شما اگر با ۴ سال پیش، بایک مدت زمان خیلی کوتاهی مقایسه کنید، متوجه اصلاحات می شوید. قبلاً بیسمان ارزی داشتیم، قانون سرمایه گذاری خارجی نداشتیم ،ارز چندترخی بود، مجوزهای ورود داشتیم، بحث خصوصی سازی اقتدر گسترده نبود که بتواند اصلاً باری از اقتصاد بر دارد .**

همین طور اصلاح مالیاتها و… در این رفتارها اصلاح دیده می شود. خب همه اینها اصلاحاتی است که به وجود آمد. همین ما در بخش اقتصاد اصلاحات درون خانه ای را انجام می دهیم. الآن بحث این هست که بازار بورس بتواند فعال تر از حوزه کشوری عمل بکند یا اینکه یکی از کارهای مهمی که انجام شده بحث تک نرخی بودن ارز است. همیشه این یک نقطه ابهام گلوگاهی بود . برای اینکه هیچ کاری نمی شد کرد. البته باید اصلاح قیمت سوخت را به عمل بیاوریم، به نظر می رسد که در مورد یارانه ها باید اصلاحاتی صورت گیرد. یعنی اصلاحات دیگری از اقتصاد مانده که بالاخره مقدری زمان بر است.

○ **درسال جاری ایران چه جایگاهی را باید به دست بیاورد . یعنی به سمت چه دید گاهی باید حرکت بکند؟**

● **چون تحولات ، تحولاتی هستند که اثرات خودش را بعداً با یک فاصله زمانی نشان می دهد، ما نباید شتابزده عمل کنیم. یکی از بحث های که وجود دارد، بحث توسعه است. استفاده بهتر از منابع موجود**

با ایجاد منابع تولیدی جدید از طریق سرمایه گذاری اینکه ما در اقتصاد خودمان به لحاظ نرم پایین بهره وریمان ، باید بهره وری را از نیم درصدی که وجود دارد ، بالاتر ببریم چون دیگر سرمایه گذاری امکانات زیادی برمی دیک نوع تغییرات نرم افزاری را می طلبد اینها قطعاً می تواند رشد به مراتب بیشتری برای ما ایجاد بکنند تا اینکه بخواهیم منابع جدید

سرمایه گذاری را دنبال کنیم. نگاه به وضع موجود و اصلاح وضع موجود به مراتب بهتر جواب می دهد.

○ **در مورد ارتباط با کشورهای منطقه حطور؟ یا توجه به اینکه ما می بینیم در عراق اتفاقاتی دارد رخ می دهد در شرق ایران مثل اینکه تحولات سیاسی جدیدی در حال شکل گیری است و …**

● **این حرف درستی است که بالاخره این سیاستی که در زمینه تنش زدایی دنبال کردیم و اینکه اصلاً از آزا سازی ویک نوع روابط صمیمانه ای داریم درست می کنیم قطعاً بهره هاییش را از نظر اقتصادی- به کشور می رسد مثال بزنم. سهمی که ما در زمینه ترانزیت برای این کشورها به عهده گرفتیم از همه کشورها بیشتر است . بالاخره با اینها قطعاً می توانیم به یک بازار وسیع تر دست پیدا بکنیم. ما برای بعضی از کلاهایمان اصلاً نیاز به بازاریابی هم نداریم. همین افغانی ها داریم این می توانند بزرگترین نمایندگان فروش کالاهای ما در آن منطقه باشند.**

ارتباطات مذهبی ای که ما با مردم عراق داریم . همین وابستگی وعلاقهی که به وجود آمده، خودش بهترین ارتباط تجاری را دارد در شکل می دهد. ما باید یاد بگیریم. از این فرصت های به دست آمده در مرزهایمان (که روزگاری همین مرزها تهدید جدی بودند، چگونه استفاده کنیم). یعنی داشتن یک نوع تفکر استراتژیک که فرصت چیست، تهدید چیست و چگونه می توان تهدید را به فرصت تبدیل کرد.